انفجار کلینیک سینا خرابکاری نبود

۱۱ نفر از متهمان پرونده انفجار و آتش‌سوزی کلینیک سینا با قید وثیقه آزاد شدند.

سردار حمید هداوند، جانشین رئیس‌پلیس پایتخت با بیان این‌که هیچ‌گونه مسائل امنیتی یا اقدام خرابکارانه در وقوع این حادثه نقش نداشت از بازداشت ۱۲ نفر در این پرونده خبر داد و به ایسنا گفت: «قصور و کوتاهی دلیل اصلی بروز این آتش‌سوزی بوده است. در اجرای دستور قضایی ۱۲ نفر که اغلب از افراد مسؤول در این مرکز درمانی بودند، بازداشت شدند که تحقیقات لازم از آنان انجام شد. تاکنون ۱۱ نفر از این افراد با قید وثیقه و تا روز برگزاری دادگاه آزاد شده‌اند و یك نفر نیز به دلیل نداشتن وثیقه همچنان در بازداشت است.»

به گفته جانشین رئیس‌پلیس پایتخت، ۱۰ بازداشتی این حادثه دو روز قبل و یك نفر دیگر نیز روز گذشته با قید وثیقه آزاد شده‌اند و نفر آخر نیز اگر وثیقه را تامین کند، می‌تواند آزاد شود.

جنایت و مکافات

تیزتر از چاقوی ابراهیم...

حامد عسکری
روزنامه‌نگار

همیشه از پاك کردن پای مرغ بدش می‌آمد. پوست فلسی‌اش را که می‌کند. می‌رسید به آن حالت غضروفی و دستش لیچ می‌افتاد و بدش می‌آمد. از بعد از این‌که وانت ابراهیم موتور سوزاند، زندگی‌شان منگنه‌های تیزتر و محکم‌تری توی مغزش می‌کوبید. وانت ابراهیم حالا مثل فسیل جانوری ماقبل تاریخ گوشه حیاط افتاده بود. روزها علی می‌شد راننده و سارا و سهیلا را سوار می‌کرد و می‌رفتند غان غان... می‌رفتند چشمه علی... کباب می‌خوردند، علی برایشان بستنی می‌خرید و خرکیف بودند و همان وانت شب‌ها می‌شد خوابگاه امن و آرام ماده گربه‌ای که ۱۰ شب پیدایش می‌شد. بوی بچه‌ها را که نشسته بود روی فرمان، روی صندلی‌ها روی کاپوت و گلگیرها پوزه می‌کشید و نرمه نان‌ها و پنیرهای گچی را می‌لیسید و با شکم ورم کرده ولومی‌شد و تا گنجشك‌خوان صبح که می‌رفت پی پرکردن شکمش... با پشت دست لزج از پای مرغ‌ها عرق از پیشانی گرفت و طره مویش را که روزگاری فندقی رنگ کرده بود با چند لاخ مش فویلی که پیش جمیله رنگ کرده بود و حالا از ریشه مشکی شده بود... خودش را توی سینی استیل که شیرابه لزج نصفش را پر کرده بود دید. به کودکی‌اش فکر کرد. خودش را توی چشم‌های سارا می‌دید و توی موهای بلند سهیلا. هنوز بر و رو داشت و زیبا بود. هنوز آن ته نفس صدایش و لبخندهای دیر به دیرش، زنی توی وجودش نفس می‌کشید که یك کمی هوایش را داشت دوباره می‌توانست زنده‌اش کند. آرایشگاه برود. موهایش را رنگ کند و ابروهایش را منظم بردارد و بتواند دوباره بیخ گلوی ابراهیم را خشك کند. حباب بالای توی سرش را ترکاند. پای مرغ‌ها را پاك کرد. ریخت توی قابلمه رنگ و رو رفته رویی. دوتا پیاز چهار قاچ کرد. بخار پیاز چشم‌هایش را شهلا کرد. چشم مالید و از مالش چشمش بالای گونه‌هاش گل انداخت. یك قاشق زردچوبه. نصف پیمانه فلفل و یك پیمانه نمك را هم اضافه کرد. ابراهیم عاشق فلفل بود. پای مرغ‌ها را تفت داد بوی زهمش گرفته شود و بعد قابلمه را تا کمر آب کرد که تا می‌رود برمی‌گردد، نسوزد.

آبی به دست و صورتش زد تا بوی آشپزخانه را ببرد. حلقوم تیوپ کرم را فشار داد به اندازه چلغوز گنجشکی تیوب گلوله‌ای کرم بیرون تف کرد. کرم را پشت دست‌هایش روی گونه‌هایش مالید و آخرین رطوبت‌های کرم انگشت‌هایش را سفت‌تر کشید توی ابروهایش که مرتب بایستند. گره روسری گل‌گلی‌اش را سفت کرد. چادرش که روزگاری مشکی موکدی بود و حالا رفته‌رفته به سبزی می‌رفت را روی سرش جاگیر کرد و آخرین بار توی آینه خودش را نگاه کرد. هنوز مقبول بود و زن... خیلی زن...

ـ هنوز نپوشیدی که مامان دکتر تا دوازده بیشتر نیست. ساعت دهه یکساعت همینجوریش راه داریم...

این را به سارا گفت وقتی که داشت گل‌سری که کشش مرده بود را توی سرش جاگیر می‌کرد. کم خونی شدید هنوز انقدری زور نداشت که بتواند زیبایی چهارسالگی سارا را تحت تاثیر قرار بدهد.

ـ به خدا این مسیر رو این قیمت نمی‌برن. من دیدم بچه همراته ناخوشه. خودمم مسیرم همون ور بود گفتم برسونمت. حالا کدوم بخش بیمارستان می‌خوای بری؟

زن کیفور از به قیمت بودن دربستی و چروك از منت گزارانه حرف زدن جوان بی‌حوصله گفت: خون

ـ خون؟ ای خدا حکمتتو شکر ببین چه جوری مسافر قسمت آدم می‌کنی؟ من تو اون بیمارستان آشنا دارم. همیشه هم توی همین خطم. به هرکی بگی داوود. می‌شناسنم. بهم می‌گن داوود شلوغ. اگه کاری داشتی بیمارستان بگو من تو این بیمارستان آشنا دارم. هرکاری داشتی بگو... بچه خودته؟

زن... زن توی ذهنش دست گذاشت روی دهنش... دلش هیجان می‌خواست... و وقتی پیاده شد نفهمید که چرا به جوان راننده تاکسی گفت: نه مجردم... بچه خواهرمه...

و مرد توی آینه خریدارانه وراندازش کرده بود و دلش لرزیده بود و از این‌که به چشم مردی آمده کف دست‌هایش یکهو عرق کرد و هوای پشت پرده گوشش خارج شد و یکهو همه صداها را واضح شنید.

به مقصد که رسیدند مرد پول نگرفت و با لبخندی مردانه که هر زنی یکی دوبار در عمرش تجربه‌اش می‌کند، گفت:

ـ حالا باشه دفعه دیگه... به دلم افتاد پول نگیرم... شمارمو بزن هر وقت کار داشتی هر جا خواستی بری خودم نوکرتم...

و همین نوکرتم همین لبخند همین حمایت... تو بگو زبانی و کلامی دلش را قرص کرده بود... ترسیده و عرق کرده گوشی‌اش را بیرون کشید از کیفش و شرمگین و کیفور گفت: باشه بگید...

.صفر نهصد و نوزده...

ادامه دارد...

طلاق مخفیانه شاخ‌های اینستاگرام

می‌ترسیم خبر طلاق‌مان، شاخ‌مان را در فضای مجازی بشکند

فاطمه شیخ علیزاده
حوادث

ویترین رنگارنگ زندگی‌شان در قاب اینستاگرام هنوز هم پابرجاست. همان ویترینی که تبدیل‌شان کرد به شاخ مجازی. حکم طلاق زن و مرد جوان روز گذشته در دادگاه خانواده صادر شد اما هنوز هم بزرگ‌ترین نگرانی زن جوان این بود که این خبر را چطور به گوش مخاطبانش برساند که دنبال‌کننده‌هایش را از دست ندهد.

به گزارش خبرنگار جام‌جم، در میان بحبوحه افراد حاضر در راهروی دادگاه خانواده تهران که با نگاهی نگران به نقطه‌ای نامعلوم خیره شده‌اند و کسانی که با کلافگی و بی‌حوصلگی در طول راهرو قدم می‌زنند، زن و مرد جوانی ایستاده‌اند که هرازگاهی نگاهی روی صورت آنها خیره می‌ماند. ملیکا و پویا که دقایقی دیگر قرار است با اعلام توافق در شعبه ۲۶۴ از هم جدا شوند، شهرت کم و بیش خودشان را از شبکه اجتماعی اینستاگرام پیدا کرده‌اند.

زندگی نمایشی

نوبت رسیدگی به پرونده ملیکا و پویا که می‌شود، در سکوت روبه‌روی قاضی می‌نشینند. تمام توافق‌ها برای جدایی انجام شده و پویا می‌گوید که قرار است ماهانه مبلغی به عنوان مهریه همسرش بپردازد و ملیکا می‌گوید که جهیزیه‌اش را از خانه شوهرش برده است.

سردرددل مرد جوان باز شده و می‌گوید: «اینستاگرام زندگی ما را به اینجا کشاند. من دیگر نمی‌توانم برای این‌که پست‌های پیج همسرم زیاد لایک بخورد هزینه‌های گزاف عکاسی بپردازم.»

ملیکا وسط حرف همسرش می‌پرد و می‌گوید: «پویا خودش هم از این‌که پیج ما پربازدید بود لذت می‌برد. مشکل او از وقتی شروع شد که من روی روابط مجازی‌اش حساس شدم. دلم نمی‌خواست هر دقیقه با افراد غریبه چت کند.» پویا بار دیگر رشته کلام را دست گرفته و می‌گوید: «من فروشگاه لوازم خانگی داشتم و مادر ملیکا یکی از مشتریان من بود. سال‌ها بود که این خانواده را می‌شناختم و همین باب آشنایی من و ملیکا شد و به او علاقه پیدا کردم و تصمیم به ازدواج با او گرفتم. همه چیز بین ما خیلی خوب بود تا این‌که دو سال بعد از ازدواجمان یعنی پنج سال قبل همسرم پیج اینستاگرام باز کرد. او هزینه زیادی صرف می‌کرد که عکس‌های جذاب بگیرد و ظرف و وسایل گران‌قیمت برای خانه می‌خرید. راستش اوایل من هم از این‌که می‌دیدم هرروز دنبال‌کننده‌های‌مان بالا می‌رود خوشحال بودم و برایم جذاب بود، اما کار به جایی رسید که زندگی ما تبدیل به یک نمایش شده بود. حتی گاهی با هم جر و بحث می‌کردیم و قهر بودیم اما ملیکا برای این‌که بتواند پست دلخواهش را در اینستاگرام بگذارد با من عکس‌هایی با ژست‌های عاشقانه می‌گرفت و منتشر می‌کرد. بعد از گرفتن عکس باز هم با من بدرفتاری کرده و قهر می‌کردیم؛ حتی کار به جایی رسیده بود که با لباس‌های متنوع در یک سفر عکس می‌گرفت و مدتی بعد آن را به عنوان عکس‌های سفری دیگر منتشر می‌کرد با این‌که همان زمان که همسرم داشت وانمود می‌کرد ما سفر هستیم، ما در خانه بودیم و اغلب با هم حرف نمی‌زدیم.»

تصمیم به جدایی

ملیکا می‌گوید: «به خاطر شهرت پیج من، کم‌کم پیج خود پویا هم دنبال‌کنندگان زیادی پیدا کرد و از این‌که ما می‌توانستیم از طریق تبلیغ در صفحه شخصی‌مان کسب درآمد کنیم راضی بود و خیلی وقت‌ها دل به کار دیگری نمی‌داد و در خانه می‌نشست و با افراد غریبه حرف می‌زد. ما هر روز از هم دورتر می‌شدیم و بالاخره اختلاف‌مان به حدی زیاد شد که به این نتیجه رسیدیم دیگر نمی‌توانیم با هم زندگی کنیم. حالا دنبال‌کننده‌های ما نمی‌دانند که در آستانه جدایی هستیم و در این مدت گاهی با هم در ماشین عکس گرفته و وانمود کردیم همه چیز بین ما عادی است. نمی دانم چطور باید این موضوع را برای دنبال‌کنندگان صفحه‌ام عنوان کنم.»

در پایان زن و مرد جوان با رای طلاق توافقی صادر شده از سوی قاضی دادگاه یکراست به سمت محضر خانه می‌روند تا طلاق‌شان را ثبت کنند.

> زوج جوان در حالی دیروز حکم طلاق توافقی خود را گرفتند که می‌ترسند افشای این موضوع باعث شود دنبال‌کننده‌هایشان را از دست بدهند

برادرکشی یك دهه نودی

پسر بچه هشت ساله در شیراز به خاطر تلفن همراه جان برادر ۱۲ ساله‌اش را گرفت. «به‌دادم برسید، فرزندم دارد از دست می‌رود» نگاه‌های افرادی که در بخش اورژانس بیمارستان بودند، به سمت صدا چرخید. زن جوانی بی‌تاب و نگران برای نجات پسربچه‌اش که غرق در خون بود، به پزشکان و پرستاران التماس می‌کرد. پسربچه را سریع به اتاق احیای اورژانس بردند. تیغه چاقو سینه‌اش را شکافته بود. تلاش پزشکان از شب‌شنبه تا صبح یکشنبه بی‌نتیجه ماند و خط ضربان قلب پسر ۱۲ ساله صاف شد. موضوع به پلیس گزارش شد و تیمی از ماموران پلیس آگاهی شیراز تحقیقات را آغاز کردند. حرف‌های پدر و مادر پسربچه عجیب بود. امیر ۱۲ ساله قربانی خشم برادر ۸ ساله‌اش شده بود. خشمی که تاوانی سخت با یك عمر پشیمانی و عذاب وجدان برای پسربچه داشت. آن‌طور که معاون اجتماعی پلیس استان فارس برای جام‌جم روایت می‌کند: «شامگاه شنبه دو برادر هشت و ۱۲ ساله بر سر یك گوشی تلفن‌همراه در خانه با یکدیگر درگیر می‌شوند. برادر کوچك‌تر برای این‌که به گوشی برسد، چاقویی برمی‌دارد و آن را به سینه برادرش می‌کوبد. همین ضربه و شدت جراحت آن، قاتل پسر ۱۲ ساله می‌شود.» سرهنگ محمدی افزود: ماموران کودك ۸ ساله را دستگیر و برای سیر مراحل قانونی به مراجع قضایی معرفی کردند.

ناپدید شدن عجیب مسافر کوهستان

دختر جوان که روز جمعه همراه دوستانش به کمپی نزدیکی گرگان رفته بود، به طرز عجیبی ناپدید شد و ردی از او در دست نیست.

به گزارش خبرنگار جام‌جم، صدای نگران خواهر سها در گوشی تلفن می‌پیچد. شاید این روزها هر بار که تلفن همراه خواهر سها رضانژاد زنگ می‌خورد، در دلش نور امیدی روشن می‌شود که شاید خبری از خواهرش شده باشد، اما با صدای گرفته می‌گوید: «هنوز هیچ تماس امیدوارکننده‌ای با ما گرفته نشده است.»

خواهر سها در گفت‌وگو با جام‌جم گفت: «خواهرم در اینستاگرام با توری آشنا شده بود و صبح روز جمعه طبق قرار قبلی‌شان با آنها راهی منطقه کردکوی گرگان شد. نزدیک ظهر جمعه بود که راهنمای گردشگری با خانواده ما تماس گرفت و گفت سها گم شده است. ما دوستان او را که همسفرش بودند نمی‌شناختیم اما آنها به مسؤول تور گفته بودند که صبح زود سها برای شستن دست و صورتش و مسواک زدن از آنها کمی فاصله گرفت و دیگر برنگشت.» تیم‌های جست‌وجوی هلال احمر برای پیدا کردن ردی از دختر جوان منطقه را گشته‌اند اما سها به طرز عجیبی ناپدید شده و هیچ نشانی از او در دست نیست.

ناک اوت بوکسور قاتل در مراسم ختم

پسر ۲۴ ساله بوکسور که بعد از مصرف قرص اکس عمه‌اش را کشته و با صحنه‌سازی می‌خواست جنایت را گازگرفتگی جا بزند در مراسم ختم مقتول بازداشت شد. به گزارش خبرنگار جنایی جام‌جم، از شامگاه پنجشنبه نوزدهم تیر امسال تا بعدازظهر جمعه هر چه خانواده زن ۳۵ ساله تنها با او تماس گرفتند، جواب هیچ‌کدام را نداد و آنها چون دلنگران بودند مقابل خانه‌اش رفتند. همسایه‌ها از او خبری نداشتند و در را بازنمی‌کرد. بعد با مرد صاحبخانه تماس گرفتند که او با کلید یدک در خانه مستاجر را باز کرد و زمانی که وارد شدند، جسد او را در اتاق نشیمن یافتند. بوی گاز به مشام می‌رسید. انگار او بر اثر گازگرفتگی فوت‌شده بود. ماموران کلانتری نازی‌آباد همراه رحیم دشتبان، بازپرس کشیک قتل دادسرای جنایی تهران در آنجا حاضر شدند. ۱۲ ساعت از مرگ آن زن گذشته بود، به نظر می‌رسید او بر اثر گازگرفتگی فوت‌شده اما شکسته‌شدن ناخن‌های وی کمی به نظر مشکوک بود. جسد به پزشکی قانونی منتقل شد و کارشناسان نظر دادند که آثار شکستگی روی گلوی زن وجود دارد و او خفه شده و به قتل رسیده است. بنابراین تحقیقات ماموران اداره دهم پلیس آگاهی تهران آغاز و از سویی معلوم شد مقتول برادرزاده ۲۴ ساله‌ای دارد که بوکسور بوده و آرایشگر است و زیاد به خانه این زن رفت و آمد داشته که او به عنوان مظنون در مراسم ختم مقتول بازداشت شد. دیروز متهم به شعبه دهم بازپرسی دادسرای جنایی تهران منتقل شد و در حالی که گریان بود به قتل عمه‌اش اعتراف کرد و گفت: به خاطر مصرف قرص اکس و اختلاف مالی که پدرم با پدربزرگم داشت با عمه‌ام درگیر شده و او را با دستانم خفه کردم و الان پشیمانم.

همیشه شکست می‌خوردم

علی ۲۴ ساله به‌شدت می‌گریست، مدام به دستانش نگاه می‌کرد که با آن جان عمه‌اش را گرفته بود. پشت گوش‌هایش، مچ دستان و پاهایش پر از خالکوبی است. هق‌هق می‌کرد و می‌گفت: زودتر اعدامم کنید، نمی‌خواهم زنده بمانم. در حاشیه جلسه بازجویی درباره انگیزه قتل گفت‌وگویی با او داشتیم که در ادامه می‌خوانید.

ورزشکاری؟

سالهاست در رشته بوکس فعال هستم، مقام چند قهرمانی در مسابقات باشگاهی و قهرمانی تهران دارم.

چه کاره‌ای؟

آرایشگرم، با یکی از اقوام کار می‌کردم اما بیماری کرونا که شروع شد، او مغازه را فروخت و برای کار و زندگی به ترکیه رفت و من بیکار شدم.

با مقتول اختلاف داشتی؟

با عمه‌ام اختلاف نداشتم. کینه از پدربزرگم داشتم، او خانه‌ای را فروخته و پولش را به عمویم داده بود. پدرم فلج و خانه‌نشین شده و پدربزرگم به ما پولی نمی‌داد. هزینه زندگی را من می‌دادم. وضع زندگی عمویم خوب شده بود. همه کار درست داشتند؛ پولدار و خودروهای مدل بالا سوار می‌شدند، ازدواج کرده و خوشبخت بودند و من هزاران امید برباد رفته داشتم. حتی در عشقم شکست خوردم.

چرا در عشق؟

در اینستاگرام با دختری آشنا شده و قصد ازدواج با او را داشتم. به دروغ به او گفتم که پولدارم و با خودروهای مدل بالای اجاره‌ای به محل قرار با او می‌رفتم. وقتی فهمید دروغ گفته‌ام مرا ترک کرد.

از شب قتل بگو.

شکست عشقی‌ام حالم را بد کرده بود، ۱۲۰ هزار تومان به مردی دادم و قرص اکس و لیکوئید گرفتم و خوردم و بعد رفتم خانه عمه‌ام تا با او درددل کنم. به او گلایه کردم که چرا پدربزرگ پول خانه را به عمویم داد و به پدر بیمارم نداد. به پدربزرگم فحش دادم که یک سیلی به من زد و دعوایمان شد و از روی خشم آنی با دستانم خفه‌اش کردم.

فرار کردی؟

خواستم جسد را بیرون ببرم که ترسیدم همسایه‌ها متوجه شوند. بعد رفتم کتری را روی گاز گذاشتم و روشن کردم که بعد از ریختن آب آن روی گاز شعله را خاموش کرده و بوی گاز پخش شده بود. می‌خواستم با این صحنه‌سازی مرگ او را گازگرفتگی جا بزنم که نشد.

کوتاه از حوادث

زلزله ۴ ریشتری فیروزکوه صدمات جانی و خسارت مالی نداشت. این زمین‌لرزه ۴ ریشتری ساعت ۱۱ و ۴۹ دقیقه صبح یکشنبه در عمق هفت کیلومتری زمین، استان تهران در حوالی فیروزکوه را لرزاند و شش پس‌لرزه بعد از آن رخ داد. این زمین‌لرزه کشته و مصدومی نداشت.

اعضای باند ۶ نفره خرید و فروش شمش طلای تقلبی به ارزش ۱۵ میلیارد تومان بازداشت شدند. از اوایل تیر امسال بود که ماموران اداره سیزدهم پلیس آگاهی تهران باخبر شدند که افرادی در زمینه خرید و فروش شمش طلا به قیمتی بسیار پایین‌تر از قیمت واقعی در بازار تهران فعالیت دارند. متهمان با افتتاح دفتر فروش سیم و کابل برق در محدوده میرداماد قطعات شمش‌های طلا را به صورت جزئی و عمده می‌فروشند. آنها تحت تعقیب پلیس بودند تا این‌که دو نفرشان هنگام فروش ۵۰ قطعه شمش طلای تقلبی بازداشت شدند. چهار عضو دیگر باند که در داخل اتاقی در شرکت پنهان شده بودند نیز بازداشت شدند.

یك نوجوان ۱۳ ساله و کودکی ۹ ساله در استخر ذخیره آب کشاورزی در روستای دره‌پهن افتاده و غرق شدند. ماموران پاسگاه انتظامی دشتاب به همراه امدادگران اورژانس و نیروهای امدادی در محل حادثه که استخر ذخیره آب کشاورزی روستا بود، حاضر شده و مشاهده کردند این دو کودك برای شنا وارد استخر شده بودند که چون شنا بلد نبودند، غرق شدند.

دندانپزشکی به نام رضا طولابی در مطب خود در شهر خرم‌آباد به طرز فجیعی با ضربات چاقو به قتل رسید. این اتفاق ساعت ۱۹ و ۳۰ دقیقه شنبه رخ داد. این دندانپزشک خرم‌آبادی با ضربات چاقو به قتل رسیده است.

مردی که پنج روز ربوده شده و در اسارتگاه آدم‌ربایان بود از سوی پلیس خاش نجات یافت. این مرد از سوی چهار مرد نقاب‌پوش مسلح در یکی از خیابان‌های شهر خاش ربوده شده و بود. در جریان تحقیقات پلیسی معلوم شد که او به خاطر اختلاف مالی ربوده شده است. سرانجام بعد از پنج روز از وقوع آدم‌ربایی مخفیگاه او در یکی از روستاهای سراوان شناسایی و گروگان در آنجا نجات یافت اما آدم‌رباها فرار کردند.

مردی که با انگیزه سرقت موتورسیکلت جوانی را کشته بود یك سال بعد از فرار بازداشت شد. بیست و هشتم تیر سال گذشته بود که جسد جوانی در یکی از مناطق شهر چابهار کشف شد. تحقیقات اولیه نشان می‌داد که این پسر ۲۰ ساله که موتورسوار بوده با شلیك گلوله فردی در میدان مادر چابهار به قتل رسیده و قاتل با سرقت موتور او فرار کرده است. در ادامه رد سارقی دیگر در این جنایت به دست آمد. پلیس سرانجام یك سال بعد از فرار قاتل او را که دوباره به چابهار بازگشته بود، شناسایی و بازداشت کرد.

ریزش دیوار کاه‌گلی منجر به مرگ پسر پنج‌ساله در کرج شد. این کودك پنج‌ساله در منطقه ولدآباد کرج هنگام بازی در یك چهاردیواری کاهگلی بوده که به دلیل نامعلومی یکی از دیوارها ریزش کرده و پسر خردسال در زیر آن گیر افتاد. امدادگران اورژانس در محل حاضر شدند و به کمك اهالی او را از زیر آوار بیرون آورده و به بیمارستان منتقل کردند که به دلیل شدت صدمات فوت شد.

مرد قاچاقچی هنگام فرار از دست ماموران وارد رودخانه سد تنگاب شد تا با شنا کردن فرار کند که ناکام ماند و پلیس فداکار او را نجات داد. ماموران انتظامی شهرستان فیروزآباد هنگام کنترل خودروهای عبوری، به یک خودروی پژو ۴۰۵ ظنین شدند. آنها با اخطار به راننده خواستند که توقف کند و تسلیم شود که او برسرعتش افزود و فرار کرد. ماموران به لاستیک خودروی پژو شلیك کردند، با پنچر شدن لاستیك‌ها خودرو متوقف شد و راننده با جاگذاشتن خودرو، به داخل سد تنگاب پرید تا فرار کند. متهم به دلیل بلد نبودن شنا در حال غرق شدن بود که یکی از ماموران داخل آب شد و مرد قاچاقچی را نجات داد. در بازرسی از خودروی به‌جا مانده از متهم، ۱۷۲ کیلو تریاك و یك قبضه اسلحه شکاری ساچمه‌زنی کشف شد.

پسر نوجوان اهل اسلام‌آباد غرب که دو سال قبل مورد حمله اسیدپاشی قرار گرفته بود، به دلیل شدت آسیب وارد شده جان خود را از دست داد. این نوجوان که ماهان عسکری نام داشت، دو سال قبل در راه برگشت از مدرسه مورد حمله اسیدپاشی قرار گرفت و در دو سال گذشته بارها مورد عمل جراحی قرار گرفت اما سرانجام به دلیل شدت جراحات اسیدی جان خود را از دست داد. متهم پرونده اسیدپاشی کماکان در زندان است.